



درس تفسیر سوره مبارکه نبأ - جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹) وَ سِيرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّاغِينَ مَابًا (۲۲) لَا بُدَّ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (۲۵) جَزَاءً وَفَاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱)﴾

سوره مبارکه «نبأ» که در مکه نازل شد محور سؤالها را در سور مکی گاهی مبسوطاً بیان می کند گاهی اصلاً آن سؤال مستتر را به منزله مذکور می داند و مانند آن. این سؤال درباره امر اختلافی بود ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ \* الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ مسئله توحید محل اختلاف نبود، چون ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> ربوبیت مطلقه که خدا «ربّ الأرباب» است «ربّ العالمین» است این هم محل اختلاف نبود که ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup> آنچه محل اختلاف بود آلهه متعدده بود که در برابر توحید بود و درباره معاد هم اختلاف نظر فراوان بود برخی استحاله برخی استبعاد برخی ابهام برخی شک، به هر حال نوعاً نمی پذیرفتند یا

۱. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

۲. سوره رعد، آیه ۱۶.

می گفتند محال است که ﴿إِذَا مَرُفْتُمْ كُلَّ مَرْقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾<sup>۱</sup> و مانند آن یا می گفتند: ﴿ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾<sup>۲</sup> این تعبیر: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ \* الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ معلوم می شود محور تسائل آنها مسئله معاد بود. آیاتی که مربوط به توحید خالقیت است یا توحید ربوبیت است در بخش های دیگر است.

مطلب دیگر در جریان عذاب آیات دو قسم است؛ آن قسمی که به صورت جمله خبریه است یقیناً واقع می شود آن آیاتی که به صورت تحدید است وعید است، امکان تخلف است برای اینکه خُلف وعده جایز و ممکن نیست؛ اما خلف وعید که هست. خلف وعید که ذات اقدس الهی تحدید کند، ولی عمل نکند این ممکن است اما وقتی خبر می دهد این خبر یقیناً واقع می شود. آن آیاتی که در آن با سوگند مطلب مطرح است و ظاهر آنها خبر است معلوم می شود که عذاب واقع می شود، آن آیاتی که صرف تعذیب را ذکر می کند محتمل است بعید باشد و قابل تخفیف. آن هم نسبت به موحدان، ولی نسبت به کفار که جا برای تخفیف نیست اینها چه کار می خواهند بکنند؟ اینها که جا برای بهشت ندارند. مسئله اعراف هم که برای اینها مطرح نیست؛ بنابراین تخفیف عذاب ممکن است اما رفع عذاب ممکن نیست. تخفیف عذاب ممکن است طبق بیانی که دیروز اشاره شد فرمود: ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾ این وفاق حدّ است نسبت به مازاد نه مادون یعنی بیش از آن اندازه ای که گناه کردند جزا و کیفری نیست نه کمتر از آن نیست. اشاره شد که گاهی تحدید به لحاظ طرفین است؛ نظیر دماء ثلاث اگر کمتر از سه روز بود یا بیشتر ده روز بود فلان دم نیست. گاهی تحدید به لحاظ نفی مادون است نه نفی مافوق؛ نظیر مسافت هشت فرسخ در سفر که کمتر از هشت فرسخ نیست، نه بیشتر از هشت فرسخ نباشد. گاهی تحدید به لحاظ نفی مازاد است مثل این آیه، یعنی بیشتر از گناه کیفر نمی بینند نه کمتر از گناه کیفر نمی بینند. این ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾ یعنی زائد بر گناه به مقداری که نظیر ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ

۱. سوره سبأ، آیه ۷.

۲. سوره ق، آیه ۳.

**أَمْثَالِهَا**<sup>۱</sup> که زائد بر اطاعت، پاداش می‌دهند در آنجا زائد بر گناه کیفر نمی‌دهند اما ممکن است کمتر از گناه کیفر بدهند این تحدید به لحاظ مادون است که امور سه‌گانه بود در اینجا که فرمود: **﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾** نشان می‌دهد که مسئله، مسئله معاد است.

مطلب دیگر این است که در روایاتی که در دیروز خوانده شد، روایات فراوانی هست که نبأ عظیم وجود مبارک حضرت امیر است. مرحوم کلینی نقل کرد که حضرت فرمود: **«مَا لِلَّهِ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»**<sup>۲</sup> و در روایات دیگر آمده است که **«وَلَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّي»**<sup>۳</sup>؛ اینها همه تطبیق مصداقی است وگرنه آن روزی که این سوره «عم» نازل شد مسئله ولایت به حسب ظاهر جریان غدیر به حسب ظاهر در عالم طبیعت نبود، گرچه در عالم معنا اینها در همان اول که نور واحد بودند همه این ملکات را به نحو احسن داشتند ولایت الهی را داشتند نور الهی را داشتند و مانند آن. این جریان نبأ عظیم که تفسیر شده است به **﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾** پس معلوم می‌شود مربوط به قیامت است. این **﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ \* ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾** این تفسیرهایی نظیر مرحوم فیض و اینها هم حتی مطرح کردند<sup>۴</sup> که اینها می‌فهمند آن هم چگونه می‌فهمند؛ یک وقت می‌فرماید نظیر **﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾**<sup>۵</sup> است که در سوره قبل ده بار تکرار شد اینها تکرار است هر کدام برای آیه‌ای که در کنار اوست اما این تأکید هم هست آن هم چگونه تأکیدی، این «ثُمَّ» برای تفاوت در رتبه است؛ یعنی اینها کاملاً می‌دانند؛ بعد این «ثُمَّ» یعنی با یک تفاوت برتر و بهتری می‌دانند چگونه می‌دانند خودشان وارد متن جهنم می‌شوند. اینکه فرمود: **﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾** این

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۷۳.

۴. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۷۳.

۵. سوره مرسلات، آیات ۱۵ و ...

برای دنیاست اگر به علم یقین برسید هم اکنون که اینجا هستید جهنم را می بینید اینجا درباره مؤمنین است و گرنه کفار وقتی که آنجا رفتند جهنم را می بینند می گویند: ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾.<sup>۱</sup> این «علم یقین»، «عین یقین» می آورد، یک؛ تراکم این علمین «حق یقین» می آورد این سه. علم یقین عین یقین حق یقین. یک وقت است آدم یقین دارد به جهنم، یک وقتی جهنم را می بیند، یک وقت در جهنم می سوزد. آن در جهنم سوختن حق یقین است، این جهنم را دیدن عین یقین است، آن جهنم را عالم شدن علم یقین است، این سه مرحله را آنجا ذکر کرده است. اینکه فرمود: ﴿لَتَرَوُنَّ﴾ یعنی در دنیا؛ در دنیا هستید جهنم را می بینید. بنابراین این «ثُمَّ» یعنی با یک تفاوت بیشتری با یک تفاوت قوی تری جهنم برای شما روشن می شود؛ حالا یا از علم یقین به عین یقین می رسید یا از عین یقین به حق یقین می رسید برابر آن تثلیث. اما این چند وجهی که ذکر کردند اینجا نشانه آن است که عالم باطل نیست طبق قضیه سالبه ای که ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾<sup>۲</sup> عالم بر حق است ﴿وَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ عالم بازیچه نیست؛<sup>۳</sup> آن وقت این «إِنَّ» دلیل این حرف ها است که ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ﴾ کذا تا می رسد به ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾؛ معلوم می شود که اینجا درباره اثبات مسئله معاد است.

مطلب دیگر این است که یک وقت عدم ظهور است یک وقت ظهور در عدم است؛ این آیات ظهور در مسئله معاد دارد، حصر نیست؛ نبأ عظیم همان طوری که قبلاً هم ملاحظه فرمودید نه درباره ولایت، بلکه درباره قرآن آمده درباره خیلی از آیات دیگر آمده که آنها خبر عظیم اند آیات عظیم اند. اما این سلسله از آیات در صدد بیان مسئله قیامت است. این سباق و سیاق که دو عامل برای فهم متن است گاهی ظهور دارد در اینکه این مطلب، این آیه این

۱. سوره طور، آیه ۱۵.

۲. سوره ص، آیه ۲۷.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۶؛ سوره دخان، آیه ۳۸؛ ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا لَا عِینَ﴾.

را می‌خواهد بگوید، یک وقت است که مجموع سباق یعنی «ما يتبادر و ينسبق الى الذهن» و سیاق «بررسی صدر و ذیل»؛ مجموع سباق و سیاق دو تا پیام دارد یکی ظهور دارد در این مطلب، یکی نفی می‌کند ماسوا را. اگر ماسوا را نفی کرد می‌شود مقید آن اطلاق یا مخصص آن عموم، اگر ماسوا را نفی نکرد عدم ظهور در آنهاست نه ظهور در عدم. در اینجا نبأ عظیم ظهور در مسئله معاد دارد ظهور در عدم ندارد که عدم نبأ عظیم چیزهای دیگر را نفی نکند لذا اگر درباره ولایت حضرت امیر (سلام الله علیه) آمده یا درباره قرآن آمده یا درباره نبوت آمده که اینها نبأ عظیم‌اند آنها را نفی نمی‌کند؛ حالا چه درباره خیر چه درباره امور شرّ. حتی در جریانِ إفک معهود که در سوره مبارکه «نور» آمده فرمود این یک داستان تلخ عظیمی است که شما بی‌تفاوت از کنارش گذشتید آیه پانزده سوره مبارکه «نور» که درباره إفک است فرمود: ﴿إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتْرِ كُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾ شما با آبروی پیغمبر دارید بازی می‌کنید یک خبری مهم است یک جریانی مهم است.

غرض این است که این: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾ ظهور در عدم ندارد عدم ظهور در ماسواست این ظهور در مسئله قیامت دارد، این منافات ندارد که خیلی از چیزهای دیگر عظیم باشد؛ لذا صدر آن درباره قیامت است. این براهینی هم که ذکر می‌کند نشان می‌دهد که این عالم هدفمند است و اگر هم کسی هر کاری انجام بدهد حساب و کتابی نباشد یا می‌شود باطل یا می‌شود لغو و لعب یا می‌شود بی‌هدف و مانند آن که فرمود این عبث است کار ما منزله از عبث بودن است، هدف دارد. اینجا این چند مطلب را که ذکر کردند در آیه هفده می‌فرماید: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾ حالا مقدمات «یوم الفصل» را که مسئله نفخ صور است ذکر می‌کند می‌فرماید چه وقت «یوم الفصل» قیام می‌کند؟ ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾؛ آن روزی که در همان بوق نفخ می‌کنند حالا چه صدایی است؟ چه کسی نفخ می‌کند؟ به هر حال اولین و آخرین می‌شنوند و بیدار می‌شوند و حضور پیدا می‌کنند. در سوره مبارکه

«واقعۀ» دارد که ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾<sup>۱</sup> اولین و آخرین، حالا میلیاردها میلیارد بشر است همه‌شان حاضر می‌شوند و در یکجا جمع می‌شوند. منتها مستحضرید که زندگی آخرت زندگی جمعی است نه اجتماعی، یعنی هیچ کس مشکل دیگری را حل نمی‌کند، هر کسی در کنار سفره خودش نشسته است. لذا در مسئله قیامت آمده است مؤمنین که اینجا هستند ﴿تَوْرَهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾<sup>۲</sup> فضای فراوان روشنی دارند دیگری که در کنارشان نشسته است جلوی پایشان را نمی‌بینند؛ اینها در روایات بحث قیامت است که دو نفر یکی مؤمن یکی کافر کنار هم که هستند آن مؤمن ﴿تَوْرَهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾<sup>۳</sup>، اما این یکی که کنار او نشسته است جلوی پای خودش را نمی‌بیند و باز در روایات باب قیامت هم آمده است که ذات اقدس الهی با بعضی افراد گفتگو می‌کند سؤال و جواب می‌کند آنها جواب می‌دهند در حالی که کسی که کنارش نشسته است هیچ کدام از این حرف‌ها را نمی‌شنود. قیامت یک وجود اجتماعی نیست، یک صحنه جمعی است نه اجتماعی، هر کسی مهمان سفره خودش است.

این «یوم القيامة» که نفخ صور شد فوج فوج می‌آیند حالا فوج فوج را گاهی به این صورت تعبیر فرمود که ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾<sup>۴</sup> هر کسی را به امامشان، به مکتبشان، به عقیده‌شان صدا می‌زنند آنها حاضرند. اما اینکه گاهی گفته می‌شود جهنم برای شیعه‌ها نیست؛ درست است که شیعه نجات پیدا می‌کنند، اما مخلّد نیست نه اینکه معذب نباشد. خیلی از بنی العباس‌ها ادعای تشیع داشتند که درباره ائمه (علیهم السلام) آن کارها را انجام دادند. شیعه اگر گناه بکند حالا ربا بگیرد قتل بکند و مانند آن یقیناً معذب است؛ منتها مخلّد نیست مثل کافر، وگرنه اصل عذاب

۱. سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲. سوره تحریم، آیه ۸.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۱.

که برای شیعه‌ها هست. آن که روایات نفی می‌کند خلود است، البته خلود خدا نکند که دامنگیر کسی بشود. ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ فوج فوج می‌آیند ﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾؛ حالا این کدام آسمان است که به صورت در می‌شود، این آسمان فعلی است یا آسمان عوض شده است؟ آسمان فعلی را که در سوره مبارکه «ابراهیم» دارد که ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾<sup>۴</sup> که این «السماوات» هم نائب فاعل «تبدل» است؛ یعنی «یوم» تبدیل الارض غیر الارض و السماوات غیر السماوات». حالا این سماواتی که در می‌شود برای اینکه یک عده بیایند پایین یک عده‌ای بروند بالا. وقتی در می‌شود این سماوات قبل از تغییر است یا بعد از تغییر؟ چند تا سؤال مهم بود که در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت این انسان‌ها چه وقت زنده می‌شوند؟ این انسان‌ها که از زمین برمی‌خیزند قبل از اینکه این زمین تبدیل بشود به زمین دیگر، اینها زنده می‌شوند، در زمان تبدیل کجا هستند؟ بعد از تبدیل زنده می‌شوند، پس انسان‌هایی که وارد این زمین شدند و خاک شدند از یک خاک دیگری به صورت انسان درمی‌آیند یا همزمان در می‌آیند؟ این روایت که سؤال می‌کنند تبدیل می‌شود، به چه زمینی تبدیل می‌شود؟ فرمودند تبدیل می‌شود «إِلَى أَرْضٍ لَّمْ يُعْصِ عَلَيْهَا»<sup>۵</sup> به زمینی تبدیل می‌شود که روی آن گناه نشده است. به هر کدام از این سه سؤال، جواب داده بشود به هر حال یک گوشه مبهم می‌ماند؛ لذا اسرار قیامت به این آسانی حل نمی‌شود، آنچه در این قسمت است خطوط کلی اشراط ساعه است و خطوط کلی مقدمات قیامت است که فرمود: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا \* وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾ در باز می‌شود که حالا فرشته‌ها نازل می‌شوند یا عده‌ای که فرشته‌منش‌اند به آسمان بروند. ﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾؛ مستحضریک طرف آیات دارد که ﴿إِلَّا إِلَى اللَّهِ

۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۵. ر. ک: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۵، ص ۳۰۰؛ «يحشر الناس على ارض بيضاء مثل الفضة لم يعص الله عليها».

تَصِيرُ الْأُمُورُ<sup>۶</sup> آن صیوروت است پس هیچ چیزی از بین نمی‌رود. برخی از آیات است که اصلاً ذات اقدس الهی جلوی توجه مردم را به این آیه دارد می‌گیرد. ببینید همه ما به هر حال این قرآن را مکرر می‌خوانیم به این آیه که می‌رسیم هیچ توقفی نمی‌کنیم هیچ سؤالی هم به ذهن ما نمی‌آید. خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد را که فرمود عده‌ای روی این آیه خیلی کار کردند و آن آیه اجمالش این است که ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾<sup>۷</sup> ما غالباً اینها را به سرعت می‌خوانیم. فرمود یک عده اهل گناه‌اند یک عده اهل ثواب‌اند به هر حال شما منقلب «الی الله» می‌شوید.

خدا غریق رحمت کند سید رضی را ایشان این فرمایش را دارند که معجزه قرآن یک بخشی از آن به صرفه است صرفه یعنی ممکن است بشر بتواند بیاورد، ولی خدا جلوی اینها را گرفته است. این قول معروف اعجاز که مشخص است که قرآن معجزه است که ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ﴾<sup>۸</sup> نمی‌توانند این قسمتش مشخص است. ده تا آیه هم ﴿فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ﴾<sup>۹</sup> هم مشخص است که نمی‌توانند بیاورند. ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾<sup>۹</sup> هم مثل آن دو بخش یعنی نمی‌توانید مثل این آیه بیاورید. فرمایش ایشان این است که یک سوره کوچک چند جمله‌ای چگونه محال است بشر مثل این نتواند بیاورد؟ لذا معجزه بودن به این نیست که بشر مثل این نمی‌تواند بیاورد، معجزه بودن به این است که خدا جلوی قدرت اینها را گرفته صرف کرده است قول به صرفه یعنی همین! مصروف داشت توان اینها را، گرفت توان اینها را، گرفت تصمیم و اراده و اهتمام اینها را که مثل این بیاورند. قول به صرفه، قول به صرفه که یکی از اقوال در معجزه بودن قرآن است مربوط به این سید بزرگوار است.

۶. سوره شوری، آیه ۵۳.

۷. سوره عنکبوت، آیه ۲۱.

۸. سوره هود، آیه ۱۳.

۹. سوره بقره، آیه ۲۳.



برخی‌ها این قول را نپذیرفتند، ولی گفتند که ممکن است نسبت به سوره‌های کوچک ما حرف سید بزرگوار را قبول کنیم. شبیه آن حرفی که مرحوم سید رضی فرمود و برخی درباره سوره قبول کردند نه درباره ده سوره و نه درباره کل قرآن؛ درباره ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ قبول کردند، درباره این آیه هم هست؛ یعنی خدا توجه را صرف کرده لذا هیچ سؤالی در تمام این چند سال از کسی نشنیدیم که از ما سؤال بکنند که این یعنی چه؟ ﴿وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾ یعنی چه؟ انقلاب «الی الله» یعنی چه؟ یک وقت است که ما برهان قطعی داریم که این آیه مثل ﴿يَدُ اللَّهِ﴾،<sup>۱۰</sup> ﴿جَاءَ رَبُّكَ﴾<sup>۱۱</sup> اینها را تأویل می‌بریم، اما یک وقت اصلاً سؤال و جواب نمی‌شود بحث نمی‌شود درباره این که ﴿يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾ در پایان امر:

گر وعده دوزخ است و یا خلد غم مخور \*\*\* بیرون نمی‌برند تو را از دیار دوست

من رحمة بدا و الی ما بدا یعود \*\*\* از رحمت آمدند و به رحمت روند باز<sup>۱۲</sup>

﴿وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ﴾ یعنی چه؟ منقلب «الی الله» می‌شوید یعنی چه؟ غیر از اینکه آدم بگوید ما این را نمی‌فهمیم فهمش را به اهل بیت و می‌گذاریم، چاره‌ای ندارد. اصلاً درباره این بحث نمی‌شود احتمال صرفه است ذهن را منصرف می‌کند درباره این که آسمان‌ها در می‌شوند یعنی چه؟ چه کسی بیاید و چه کسی برود؟ و سلسله جبال سیر دارند نه صیورورت، ضمن اینکه صیورورتشان محفوظ است ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾،<sup>۱۳</sup> سیرشان هم به طرف سراب شدن است. پس آنچه به خود شخص برمی‌گردد می‌شود سراب، آنچه به معبود او برمی‌گردد می‌شود صیورورت. اصلی دارد انسان که به آن اصل برمی‌گردد می‌شود صیورورت، یک خودی دارد که این خودش از بین می‌رود یا فنا می‌شود

۱۰. سوره مائده، آیه ۶۴.

۱۱. سوره فجر، آیه ۲۲.

۱۲. از سروده‌های استاد علامه شعرانی، مرحوم آقا میرزا محمود قمی.

۱۳. سوره شوری، آیه ۵۳.

به مقام فنا می‌رسد می‌شود سیر ﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾ اینها این «کانت» را به معنی «صارت» گرفتند، اما اگر «کانت» به معنی خودش باشد معلوم می‌شود از همان اول سراب بود. یک بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) دارد در این کتاب شریف و قیم توحید مرحوم صدوق این هم از کتاب‌های قیم ماست در اواخر این کتاب سؤال‌هایی با سلیمان مروزی و امثال او دارد، آن شخص سؤالی می‌کند حضرت جواب می‌دهد دوباره او اشکال می‌کند حضرت جواب می‌دهد در آن بخش‌های پایانی این کتاب حضرت می‌فرماید که شما می‌خواهید اسرار خلقت را بفهمید، خیلی از چیزها در همین عالم برای شما حل شده نیست، شما چگونه می‌توانید اسرار خلقت را بفهمید؟ عرض کرد مثلاً مثل چه؟ فرمود این صورت مرآتیه؛ حالا آن صورت مرآتیه یک مقدار اگر بازتر بشود، حالا لازم نیست عین آن عبارتی که در توحید مرحوم صدوق آمده اینجا گفته بشود، ولی اصل مطلب این است. حالا شما فرض کنید زیدی اینجا ایستاده است آنها طبق امور ریاضی و فنی ده تا آینه درست می‌کنند که این ده تا آینه هر کدام به یک نحو این زید را نشان می‌دهند و هیچ کدام هم مطابق با زید نیستند، بعضی بزرگ‌تر نشان می‌دهند بعضی کوچک‌تر نشان می‌دهند، اینها هم کار فنی است یعنی این شیشه را این مقوّا را این جیوه‌ای که پشت او هست چگونه به کار ببرند؟ قطر آینه و امثال آن چگونه باشد که این شخص را بزرگ‌تر نشان بدهد یا کوچک‌تر نشان بدهد یا زیبا نشان بدهد زشت نشان بدهد چگونه است؟ ده گونه این زید را نشان می‌دهند هیچ کدام هم مطابق با زید نیست. «فها هنا امور» یکی اینکه زید در خارج وجود حقیقی دارد، این یک؛ یکی اینکه آینه در خارج وجود حقیقی دارد، دو؛ آینه هم شیشه‌ای است که پشتش جیوه است. سه؛ این صور را هم انسان ده صورت می‌بیند، وهم و خواب نیست می‌بیند. چهار. هیچ کدام از صورت در خارج وجود ندارد، نه در آینه هستند، آینه شیشه‌ای است پشتش جیوه است چیزی در آینه نیست در بیرون هم که آن شاخص است مطابق با اینها نیست. حضرت فرمود اینها کجا هستند؟ شما در آینه مشکل

دارید نمی‌توانید حل کنید حالا می‌خواهید اسرار عالم را حل کنید؟ اینکه ما می‌بینیم یقیناً می‌بینیم خواب که نیست سراب که نیست و یقیناً این هم او را نشان می‌دهد بیرون را نشان می‌دهد اما چیزی در آینه نیست نمی‌توانید بگویید که تو چیزی نیستی ولی خدا را نشان می‌دهی منتها حالا به اندازه ریخت خودت خدا را نشان می‌دهی، به اندازه حیثیت خودت خدا را نشان می‌دهی؛ پس می‌شود چیزی آیت باشد و نشان بدهد و خودش چیزی نباشد شما این معماً را نمی‌توانید حل کنید چگونه درباره توحید خدا می‌توانید حل کنید؟ ما یک سراب داریم که دروغ را ما بد می‌بینیم، اما آینه بر اساس اصول ریاضی است اگر ما بخواهیم این شخص را کوچک ببینیم یا بزرگ ببینیم یا زیبا ببینیم یا زشت ببینیم جز فنّ ریاضی چاره دیگری نداریم و ریاضی هم آن قدر قوی و غنی است که نسبت به مادون می‌گویند ملکه علوم است، هر چند زیر مجموعه علوم بالاتر است. این ریاضی دقیق دو دو تا چهار تا روی آینه کار می‌کند، ده صورت ما می‌بینیم که هیچ کدامشان در خارج نیستند، ولی همه‌شان راست می‌گویند، همه‌شان یک شخص خارج را نشان می‌دهند.

بنابراین اینکه فرمود: ﴿وَالِيهِ تُقَلَّبُونَ﴾ این یعنی چه؟ مثل اینکه یک آفتابی می‌تابد قبلاً سایه است وقتی آمد بالا سایه‌ای در کار نیست سایه از بین می‌رود. آن وقت باید جمع کرد بین ﴿إِلَى اللَّهِ تُصِيرُ الْأُمُورُ﴾ که با صیورت است یعنی هیچ چیزی از بین نمی‌رود، هر چیزی سرجایش محفوظ است و حقیقی هم هست به بارگاه الهی راه پیدا می‌کند همه به حضور الهی می‌روند، این یک. یکی هم ﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾ است که با «سین» است. این سیرش به سمت سراب شدن است آن صیورتش به سمت «قرب الی الله» است. اینکه می‌فرماید این کار خیلی کار دشواری است درک کردنش کار دشواری است؛ شما وقتی مسئله آینه برای شما حل نشد چگونه می‌توانید در مسائل الهیات فکر بکنید؟ اما اینجا اگر سیر به لحاظ خود شخص باشد آن وقت این «کانت» معنی خودش را دارد و معنی «صارت»

را ندارد؛ یعنی آن وقتی هم که در دنیا بود ﴿فَكَانَتْ سَرَابًا﴾ شما چیزی دیگر می‌دیدید آینه از جای دیگر می‌دیدید، اینجا نبود چیزی دیگر بود، این چیز دیگر را نشان می‌دهد. این «کانت» معنی خودش را دارد نه به معنی «صارت» است اگر به معنی «صارت» شد یعنی به دید شما این طور شد، به صیورورت درمی‌آید وگرنه قبلاً خودش هم سراب بود ﴿فَكَانَتْ سَرَابًا﴾.

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾ جهنم رصد می‌کند و در کمین است و کاملاً آگاه است. آن روایت هم قبلاً خوانده شد که از وجود مبارک امام (سلام الله علیه) سؤال کردند که چرا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که به هر حال ایام میلاد آن حضرت است و ایام وحدت هم هست به برکت آن بزرگ که جهان اسلام متحد بشود. سؤال کرد که چرا حضرت را گفتند ابو القاسم؟ حضرت یک جواب ابتدایی داد فرمود وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرزندی داشت به نام قاسم شده ابو القاسم، کنیه اوست. عرض کرد «زدنی بیاناً». این را مرحوم صدوق در معانی الأخبار ذکر می‌کند. این معانی الأخبار مرحوم صدوق - چقدر صدوق منشأ برکت است - خیلی کتاب لطیفی است. حضرت دید که این شخص آماده است توضیح بیشتری داد؛ فرمود دو سه تا مقدمه است اگر این مقدمات را پذیرفتی و شنیدی و قبول کردی، معنی ابو القاسم هم برای شما روشن می‌شود. فرمود مگر نه آن است که علی بن ابیطالب شاگرد پیغمبر است علوم را از پیغمبر یاد گرفت؟ عرض کرد بله. اصل دوم: مگر نه آن است که علی بن ابیطالب «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» است؟ فرمان می‌دهد دستور می‌دهد «هَذَا وَلِيُّي فَأَثَرُكُمْ بِهِ وَ هَذَا عَدُوِّي فَخُذِيهِ»<sup>۱۴</sup> این دوست من است این شیعه من است این را رها کن آن دشمن من است او را بگیر! علی (صلوات الله و سلامه علیه) «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» است؛ عرض کرد بله این را هم شنیدم و می‌دانم. فرمود مگر نه آن است که هر شاگردی پسر

استاد است و هر استادی به منزله پدر شاگرد است؟ عرض کرد بله، فرمود: وقتی این سه اصل را این سه مقدمه را کنار هم بگذاری معلوم می‌شود که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابو القاسم است؛<sup>۱</sup> این هم هست. ذیل آیه ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾<sup>۲</sup> ظاهراً سفیان ثوری است از وجود مبارک حضرت سؤال می‌کند که «ن» چیست؟ «قلم» چیست؟ حضرت یک مقداری درباره «ن» و «قلم» بحث کرد بعد فرمود که اینها مثلاً دو تا نهر هستند، بعد فرمود اینها ملائکه هستند. بعد همین طور سفیان عرض می‌کرد «زدنی بیاناً»، «زدنی بیاناً»؛ حضرت فرمود صدای پای عده‌ای دارد می‌آید بلند شو ما بیش از این نمی‌توانیم بگوییم این در ذیل ﴿ن وَالْقَلَمِ﴾ در تفسیر نور الثقلین<sup>۳</sup> هست. معلوم می‌شود یک آیه چند لایه دارد فرمود الآن عده‌ای دارند می‌آیند ما که نمی‌توانیم در حضور آنها این حرف‌ها را بزنیم. خدا غریق رحمت مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) را فرمود: اینها کاری کردند که علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) در حدّ یک قاری قرآن باشد گفتند: «و فی قرائة علی کذا» چند تا قاری دارند یکی هم علی بن ابیطالب است.<sup>۴</sup> به جای اینکه علوم قرآنی را از حضرت سؤال بکنند، می‌گویند «و فی قرائة» علی بن ابیطالب که جزء قاریان است او این طور قرائت می‌کرد. اگر راه باز بود در باز بود سؤال می‌کردند بیشتر به ما می‌رسید. خیلی از آیات است که هم‌چنان مبهم مانده تا - إن شاء الله - زمان حضور حل بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. معانی الأخبار، النص، ص ۵۲.

۲. سوره قلم، آیه ۱.

۳. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۸. «... و اما «ن» فهو نهر فی الجنة قال الله عز و جل اجمد فجمد فصار مدادا، ثم قال عز و جل للقلم: اكتب فسطر القلم فی اللوح المحفوظ ما کان و ما هو کائن الی یوم یوم القيامة، فالمداد مداد من نور و القلم قلم من نور و اللوح لوح من نور، قال سفیان: فقلت له: یا بن رسول الله بین لی امر اللوح و القلم و المداد فضل بیان و علمنی مما علمک الله فقال: یا بن سعید لو لا انک اهل للجواب ما أجبته، فنون ملک یؤدی الی القلم و هو ملک، و القلم یؤدی الی اللوح و هو ملک، و اللوح یؤدی الی إسرائیل، و إسرائیل یؤدی الی میکائیل، و میکائیل یؤدی الی جبرئیل، و جبرئیل یؤدی الی الأنبیاء و الرسل صلوات الله علیهم، قال قال لی: قم یا سفیان فلا آمن علیک».

۴. جواهر الکلام، الشیخ محمدحسن النجفی الجواهری، ج ۹، ص ۲۹۶.